



خردسالان

روست

سال پنجم

شماره ۲۷۱ پیاپی

۱۱ بهمن ماه ۱۳۸۴

۰۰ تومان





خردسالان

نحوه

مجله‌ی خردسالان ایران

۱۳



وقتی جیقیل به گرگ کمک می‌کند!

۱۸



بزی و گلابی

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



امروز، بابا

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های زندگی

به نام فداوند بفشنده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۳



با من بیا ...

۴



خر گم شده

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



آن روز ...

۱۱



جدول

۱۲



بازی



پدر و مادر عزیز، مرتبی کرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تاریخی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطا کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی شده از طرف کورک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیر مستوفی: مجیدی ارگانی
- سردبیران: افسین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسن ملواتیان
- کارلیک و صفحه‌آرایی: مجتبی ملواتیان
- لینوگرافی و چاپ: مرتضیه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملزاره
- نشریه: تهران، خیابان انقلاب بهار راه کالج، شماره ۹۶۲ شتر عروج
- تلفن: ۰۲۹۷-۱۲۹۷ و ۰۲۹۷-۶۸۲۲ - تمايز: ۰۲۹۷-۱۲۲۱

بامن بیا



دوست من سلام.

من بشقاب هستم. یک بشقاب کوچک! به بشقاب کوچک، پیش دستی می‌گویند. اگر غذا، یا خوراکی‌هایت را در بشقاب بریزی و بعد بخوری، هم غذا یا خوراکی تو تمیز می‌ماند، هم ریخت و پاش نمی‌شود!

هر کس باید از بشقاب خودش غذا بخورد. مثل قاشق یا چنگال که هر کس باید با قاشق و چنگال خودش غذا بخورد.

من می‌دانم که وقتی تو چیزی می‌خوری،
 بشقاب خالی‌ات را خودت به آشپزخانه
 برمی‌گردانی تا با این کار به بزرگ‌ترها
 کمک کنی! آفرین به تو. جایزه‌ی تو،
 مجله‌ی قشنگ دوست خردسالان است!
 زود با من بیا ...





خرم‌زنده

یکی بود، یکی نبود. دهکده‌ای بود سرسیز و زیبا با مردمانی خوب و مهربان.

یک روز مردم ده غریبه‌ای را دیدند که در کوچه پس کوچه‌های دهکده راه می‌رفت و فریاد می‌زد: «آی مردم! به دادم برسيد، خرم را گم کرده‌ام. خدا را شکر!»

همه با تعجب به او نگاه می‌کردند و با خود می‌گفتند: «بی‌چاره خرش را گم کرده است.» اما آن‌ها نمی‌دانستند چرا می‌گوید: «خدا را شکر!»

تا این‌که بالاخره یکی از اهالی ده جلو رفت و گفت: «دوست عزیز! خرت را گم کرده‌ای، درست. خیلی ناراحتی، قبول. اما چرا می‌گویی خدا را شکر؟»





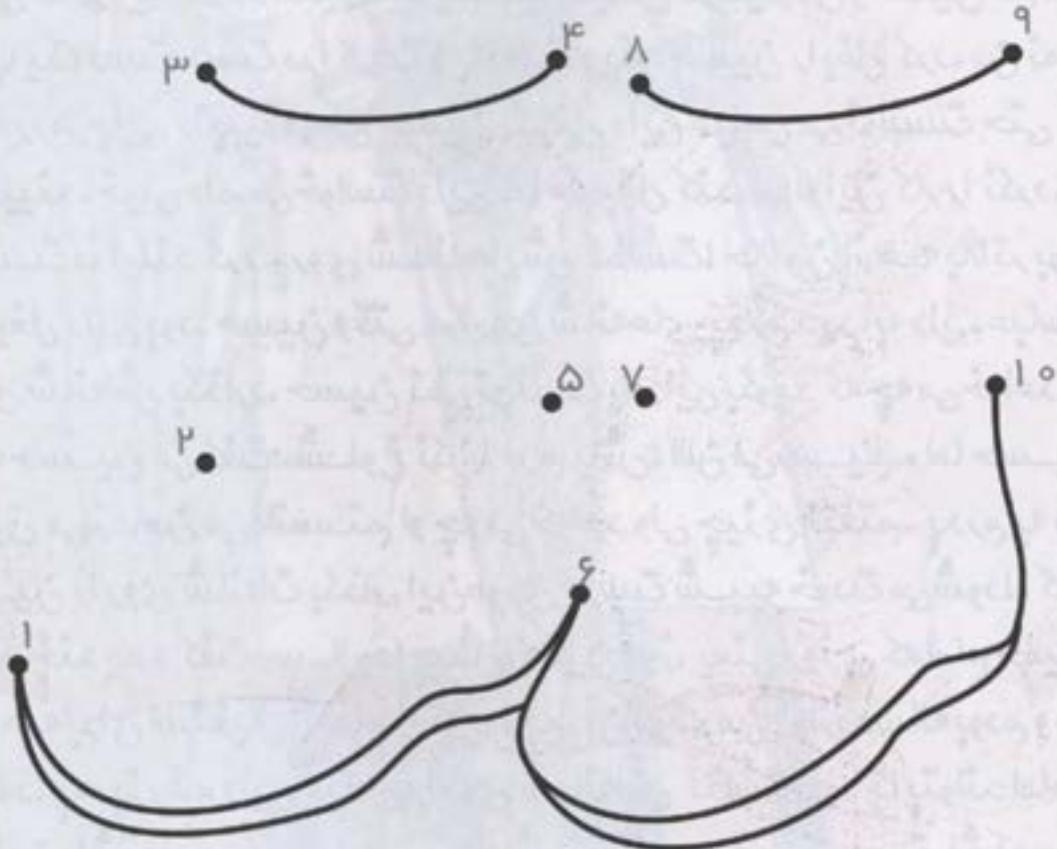
مرد غریبه گفت: «خدا را شکر می‌کنم که خودم سوار خر نبودم، و گرنه الان خودم
هم با خرم گم شده بودم!»

مرد غریبه این را گفت و در حالی که باز فریاد می‌زد: «آی مردم! خرم را گم کرد ها م، خدا
را شکر، از آن جا رفت.



نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



حَسِينْ فُرْ



آن روز، وقتی که نزدیک مرقد امام رسیدیم، دایی عباس ترسید من و حسین گم شویم. پرای همین هم با یک دست، دست مردگرفت و با دست دیگر، حسین را بغل کرد. من نمی‌توانستم چن پاهای مردم چایی را ببینم ولی حسین از بغل دایی عباس می‌توانست حتی کنید مرقد امام را هم ببیند. خیلی دلم می‌خواست دایی مردهم بغل کند، اما او این کار را نکرد. یک مرتبه، پدرم از پشت مرابلند کرد و روی شانه‌هاش کذاشت! حالا من از همه بالاتر بودم. حتی از حسین که بغل دایی بود. حسین وقتی مراروی شانه‌های پدرم دید، به دایی عباس تق زد که او را هم روی شانه‌اش بگذارد. حسین نمی‌توانست به دایی بگوید که چه می‌خواهد!

دایی هی به حسین می‌گفت: «شلوغ نکن! آرام باش! الان می‌رسیم.» اما حسین هی وول می‌زد، هی نق می‌زد. من می‌دانستم او چه می‌خواهد ولی چیزی نگفتم. پدرم به دایی عباس گفت: «حسین را روی شانه‌ات بگذار. این طوری درست شیشه خودت می‌شود!» گفتم: «شیشه دایی؟» پدرم خندید و گفت: «سال‌ها پیش، همین روز، یعنی روزی که امام خمینی به ایران پرگشتند، همه پرای استقبال از امام رفته بودیم. آن موقع من دوازده ساله بودم و دایی عباس سه‌ساله بود. پدر بزرگ، دایی عباس را روی شانه‌اش کذاشته بود تا پتواند امام را ببیند.» دایی وقتی این راشنید، حسین را روی شانه‌اش نشاند. بعد با یک دست، اشک چشم‌هاش را پاک کرد و خندید.

من نمی‌دانم دایی عباس خوش حال بود یا غمگین، ولی می‌دانم که بزرگ‌ترها خیلی وقت‌ها از شادی هم گریه می‌کنند.



آن روز

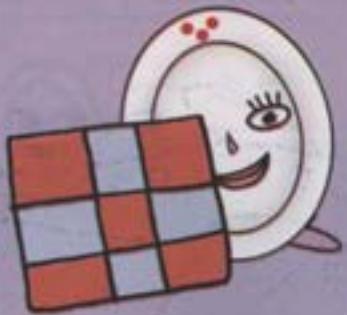
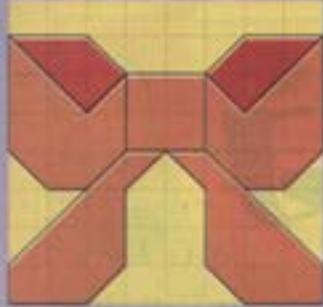
افسانه شعبان نژاد

وقتی که تو آمدی دوباره
از هر طرفی سپیده سر زد
در باغ، شکوفه شد شکوفا
پروانه به سوی غنچه پر زد

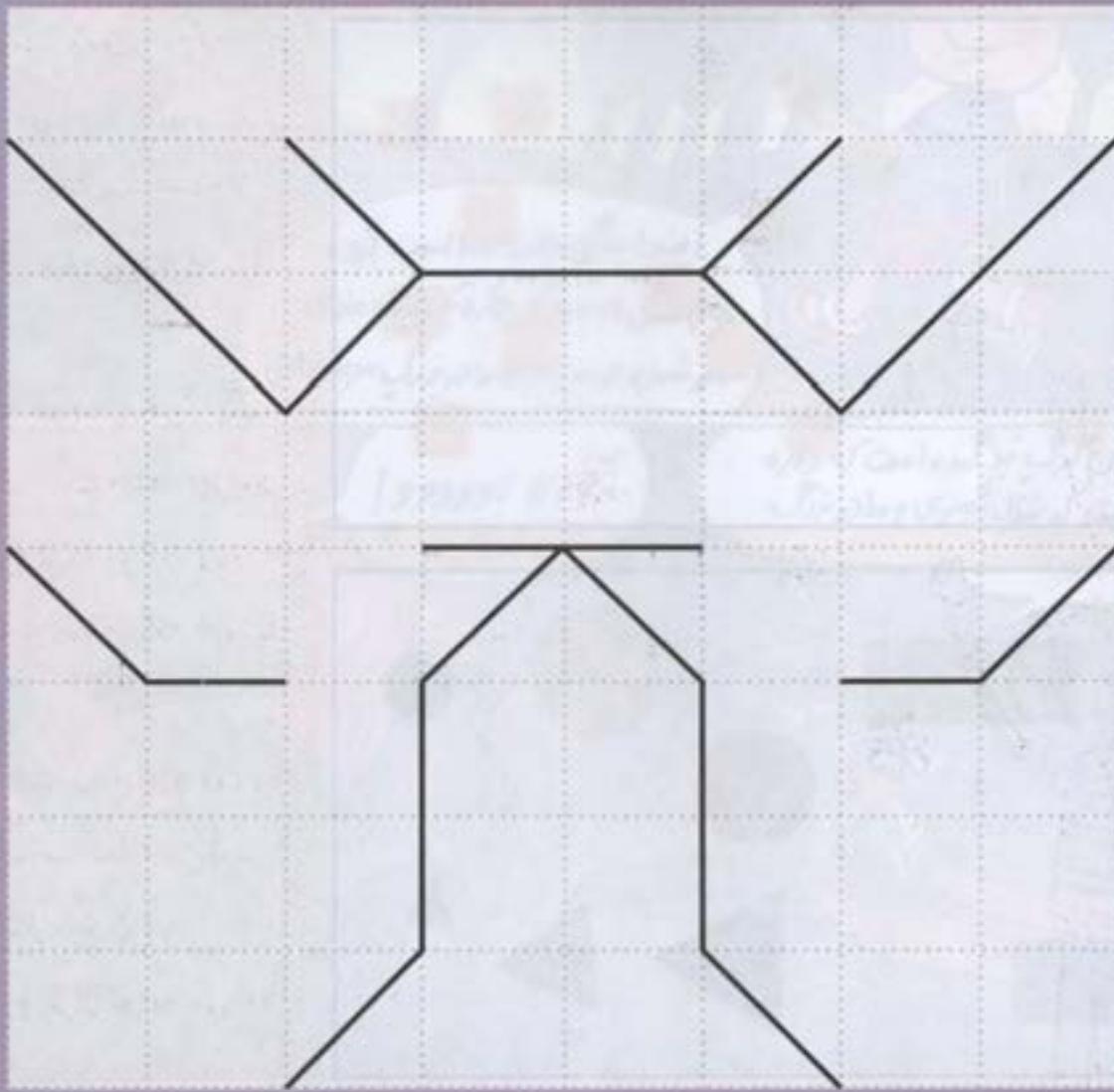
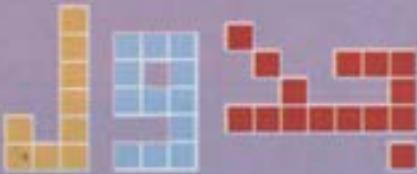
در خانه و کوچه و خیابان
گل‌های قشنگ خنده روید
از شادی دیدن تو آن روز
هم غنچه و هم جوانه خندید

گیسوی قشنگ سبزه آن روز
با دست نسیم شانه می‌شد
باغ دل ما ز دیدن تو
سر سبز و پراز ترانه می‌شد





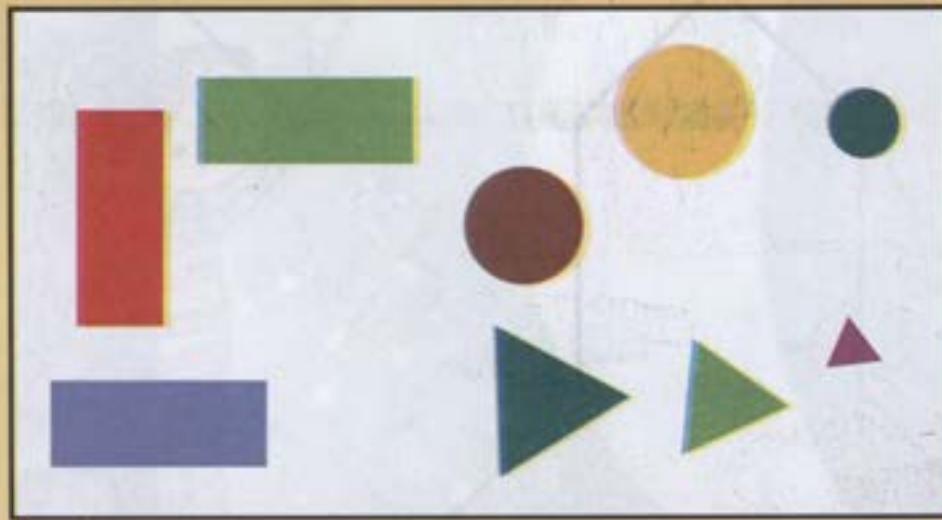
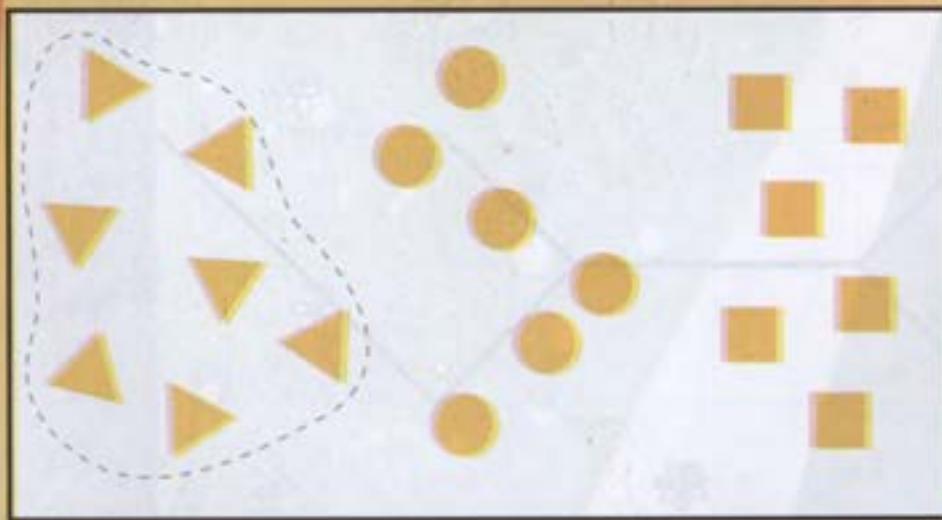
جدول را کامل و رنگ کن.





بازی

شکل‌های مثل هم را داخل یک خط بسته بگذار.





راه خونه‌ی ما مان بزرگ
کدام طریق بود؟

اینجا جنگل و قصبه‌ها است اون
هم شنل قرمزی که داره یک سید عذری
خوشمزه می‌بره برعکس مادر بزرگ مریض اش

وای! اون گرگ نیاز نداشت که داره
نقشه‌ی کشنه که شنل قرمزی و مادر بزرگ
رو بخوره!



کمی بعد در یک کلبه‌ی جنگلی :





اگر می خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله های شما دست نزند اشتراك دوست نوجوانان را برايش بگيريد

نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراك از شماره
تا شماره
امضاء



قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه(کشور های همچو روسیه، ایالات
آمریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند می توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراك تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۳
شاره- هر شماره ۲۷۵۰ ریال
مبلغ اشتراك را به حساب شماره ۵۲۵۳ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراك را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می توانند مبلغ اشتراك خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان شهر گان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراك مجله دوست نوجوانان



راهنمای شنیدن کتاب
استاد به کودک، از تو
نموده در همان راه میگذرد
شما همراهی کنید



جعد



قورباغه



پرنده



بُرْزی

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

را برداشت و رفت بالای



از آن



بالای کوه رسید،



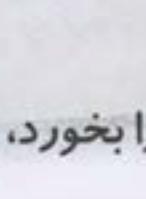
کوه، تا با خیال راحت، آن را بخورد. وقتی

با



بالا قل خورد و افتاد پایین، روی شاخه‌های یک درخت، توی لانه‌ی

خوشحالی به آسمان نگاه کرد و گفت: «وای! به جای باران، می‌بارد!» اما وقتی



از لانه افتاد پایین. قل خورد و قل خورد

را بخورد،

خواست



ورفت کنار رودخانه. جلوی پای را دید با خوشحالی

گفت: «وای از آسمان می بارد! وقتی را بخورد، خواست

را به چنگال گرفت و رفت.

را به لانه اش ببرد و آن را بخورد. اما وقتی بالای کوه

رسید، ناگهان از چنگالش رها شد و افتاد پایین. درست جلوی پای

با خوشحالی به آسمان نگاه کرد و گفت: «وای! از آسمان

را خورد. آن روز، هر چه منتظر شدند، دیگر از

آسمان نبارید!



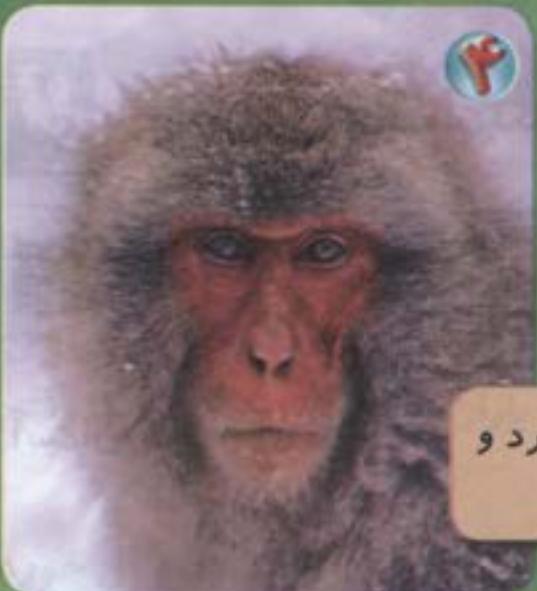
ڦڻي ڦڻي



دوستش او را بغل گرفته بود و برایش
غُصه می خورد!

آن روز میمون برفی آنقدر دندانش درد می کرد که
برای شنا به آب گرم نرفت.

ناگهان میمونی فریاد زد: «اگر
دندانش را بکشیم، دردش خوب
می شود!»



میمون برفی کمی فکر کرد و
بالاخره قبول کرد.





۶

بچه میمون خیلی ترسید او تصمیم گرفت
همیشه مراقب دندان هایش باشد!



۷

میمون مشغول کشیدن دندان میمون برفی شد.



۸

بالاخره دندان خراب کشیده شد و
میمون برفی راحت راحت خواهد.



سرور کتبی

امروز بابا

امروز بابا به سفر رفت. دل من برای او تنگ شد،
برای صدایش، برای نگاهش، برای دستهایش.
به حیاط رفتم.

آفتاب گرم بود، مثل دستهای بابا
آسمان زیبا بود، مثل چشم‌های بابا
نسیم مهربان بود، مثل صدای بابا
نسیم را بوسیدم. آسمان را بغل کردم. به آفتاب گفتم: دوستت
دارم.

من جای خالی ببارا با نسیم و آفتاب و آسمان
پر کردم.





کارهای آدمک

این شکل را از روی خط (قرمز) قیچی کن.

جای پای آدمک را با قیچی ببر.

از روی علامت ----- آن را تا بزن.

حالا آدمک تو می‌تواند راه برود!





۱۳۸۶ سال پایان تا اشتراک بهای

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

بلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ پانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز گنید.

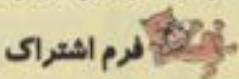
(قابل پرداخت در کلیهی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسیده بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرماید.

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نایندگی چاپ و نشر عروج (تلن)، ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱-۶۶۷۰۸۳۳ در میان مکارهای داد.



نام

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: / / ۱۳

شاعر

کدیستی

٢٦٣

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

١٦٣



- نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشرون

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

comm
کامپ



ترانه‌های زندگی

مصطفی رحماندوست

دو چشم دارم، دو ابر و
دولپ و بینی و مو
دو پا دارم، با آن‌ها
می‌رم پایین و بالا
دهان دارم که با او ن
شعر می‌خونم برآتون
دو گوش دارم که تیز ن
همه برام عزیزن!



